

مقالات بخش فارسی رادیو آلبان در باب مسأله جنسیت

سری چهارم

سکس و دوستی در دنیای مجازی فارسی‌زبان

عمر دوستی‌های اینترنتی در ایران به قدمت اینترنت خانگی است. اینترنت همراه یا شبکه‌ها و نرم‌افزارهای جدید تنها برقراری ارتباط را ساده‌تر کرده‌اند. در این میان رفتار نسل جدید کاربران تفاوت آشکاری با رفتار پیشینیان دارد.



شکل و ماهیت روابط اینترنتی کاربران ایرانی – به‌طور مشخص بین جنس‌های مخالف – در سال‌های اخیر، همپای روابط شهروندان در دنیای واقعی دستخوش تغییراتی شده است. این تغییرات از اندوخته‌های فکری و اجتماعی افراد از دنیای واقعی سرچشمه می‌گیرند. نسل جدید در ایران باورهای خود را به دنیای مجازی هم آورده است.

پایگاه اینترنتی "وطن آنلاین" در نیمه آبان‌ماه سال جاری (۱۳۹۲) بخش‌هایی از نتایج یک پژوهش را منتشر کرد که بر اساس آن ۴۵ میلیون نفر در ایران به اینترنت دسترسی دارند. بر پایه این پژوهش، ۲۹ میلیون نفر از این کاربران (بیش از ۶۴ درصد) جوانان هستند. در این میان ۳۰ درصد جوانان عضو شبکه اجتماعی هستند و ۱۵ درصد آنان برای چت‌کردن و ۱۰ درصد برای دوستیابی از اینترنت استفاده می‌کنند.

در دنیای مجازی از همان آغاز، علاوه بر روابط چند دقیقه‌ای و قرارهای چترومی، دوستی‌های عمیقی شکل می‌گرفتند که گاه حتی به زندگی مشترک ختم می‌شدند.

بلافاصله پس از آن‌که اینترنت در "مرکز تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات" در تهران ("پژوهشگاه دانش‌های بنیادی" کنونی) پا گرفت و رفته‌رفته به خانه شهروندان رسید، روابط اینترنتی به‌وجود آمدند. دختران و پسران به‌جای شماره‌تلفن، آیدی (نام کاربری) یا هومسنجر عوض می‌کردند، چون "باکلاس‌تر" بود و البته ارتباط برقرار کردن از طریق آن خصوصی‌تر.

از همان آغاز که صدای مودم دابل‌آپ مقدمه ورود به اینترنت بود، هم چت و چتروم وجود داشت و هم قرارهای فردی و جمعی که دنباله آن به دنیای واقعی نیز می‌رسید. کاربران هم در مورد مسایل سیاسی و اجتماعی چت می‌کردند و هم در مورد مسائل جنسی؛ سکس‌چت هم وجود داشت. در اتاق‌های آسیای چتروم‌های یا هومسنجر که قلمرو کاربران فارسی‌زبان بودند، هم ناسزاگویی وجود داشت و هم روابط دوستی برقرار می‌شد.

در دنیای مجازی اینترنت در واقع دو جنس مخالف به هم می‌رسیدند، در حالی که پوششی ضخیم بر هویت آنان کشیده شده بود. کاربران در این دنیا فرصت می‌یافتند صورت خود را از کادر وبکم بیرون نگهدارند و بدن خود را با خیال آسوده به دیگران نشان دهند.

تفاوت نسل‌ها در دنیای مجازی

ورود اینترنت پرسرعت، اینترنت همراه، شبکه‌های اجتماعی یا نرم‌افزارهای جدید چت به صحنه، گرچه ابزار کارآمدتری در اختیار کاربران گذاشت، اما در ماهیت روابط افراد با یکدیگر تغییر بنیادین ایجاد نکرد. گروه محافظه‌کاری که از ابتدا اینترنت را تهدید اخلاقی جامعه می‌دانست، همچنان منتقد باقی ماند. مخالفت با خدمات صوتی و تصویری رایتل (اپراتور جدید تلفن همراه در ایران) بر روی گوشی‌های هوشمند تلفن همراه نیز در همین راستا بود.



افزایش سرعت اینترنت خانگی، ارائه اینترنت همراه، شبکه‌های اجتماعی یا نرم‌افزارهای جدید راه‌های ارتباطی کاربران ایرانی را متنوع‌تر کرده‌اند

گروه‌های حاضر در فضای مجازی، چه کسانی که تنها برای برآورده کردن میل جنسی به این دنیا پا گذاشته بودند و چه کاربرانی که اینترنت را تریبون سخنرانی خود می‌دانستند، نیز کم و بیش پا بر جا ماندند.

تغییر اساسی، زاده باورهای متفاوت نسل جدید است. پایگاه اینترنتی "عصر ایران" در فروردین‌ماه سال جاری گزارش داد که ۷۰ درصد کاربران اینترنتی در ایران را افراد گروه سنی ۲۰ تا ۴۴ سال تشکیل می‌دهند. بر این اساس، ۴۰ درصد کل کاربران در گروه سنی ۲۰ تا ۲۹ سال و ۳۰ درصد در گروه سنی ۳۰ تا ۴۴ سال قرار دارند.

نسلی که با اینترنت رشد کرده، نسبت به نسلی که در سال‌های جوانی برای نخستین بار مفهومی به نام اینترنت را تجربه کرد، با مناسبات دنیای مجازی متفاوت برخورد می‌کند. نسل جدید از بسیاری از برخوردهای پیشینیان خود، دست‌کم در گفتار فاصله می‌گیرد.

"دهه هفتادی"های دنیای اینترنت (متولدین دهه ۱۳۷۰ در ایران) صرفاً به تأثیر خود در عرصه سیاست افتخار نمی‌کنند. این نسل نه تنها انتخاب حسن روحانی را دستاورد حضور پررنگ خود پای صندوق رأی می‌داند، بلکه با کمال افتخار از دستگاه‌های فروش کاندوم و سرنگ عکس می‌گیرد و آنها را به‌عنوان نمادی از ارتقای سطح بهداشت عمومی شهر خود، با دوستان توییتری و فیسبوکی به اشتراک می‌گذارد.

کاربر این نسل ابایی از آن ندارد که عکس واقعی خود را آواتار حساب کاربری‌اش در شبکه‌های اجتماعی کند و از تابوها بنویسد.

نسل تازه، ادبیات تازه، قواعد تازه

تعبیرات برق‌آسا و شگرف سیاسی و اجتماعی در ایران چشم و گوش نسل جدید را به روی مفاهیم تازه‌ای گشود. این نسل در دنیای مجازی نشان می‌دهد که همچون نسل پیش از خود بین ارزش‌های موروثی و مفاهیم جدید سرگردان نیست. نسل کنونی نه تنها تصاویر استخرپارتی خود را با دوستان در میان می‌گذارد، بلکه برهنگی خاصی هم در گفتار دارد.

نسل یادشده راحتتر در مورد نیازهای جنسی خود صحبت می‌کند. حتی گفت‌وگوهای معمول در باره خانواده، تحصیل یا احساسات هم آمیخته به اصطلاحات و ناسزاهای جنسی هستند. گویی این کاربران با تمام وجود فریاد می‌زنند: "سکس حق من است".

در این میان، لحن برهنه دختران در بیان آزادانه نیازهای بدنی و تجربیات جنسی‌شان، تغییر باورهای اجتماعی نسل یادشده را آشکارتر می‌کند. آنچه به روشنی قابل درک است، رنگ‌باختن پیش‌داوری‌ها، دست‌کم در ظاهر است. دختری که از زنانگی خود می‌نویسد یا پای روابط بالینی خود را به دنیای مجازی باز می‌کند، حداقل در توییت‌ها یا کامنت‌های عمومی، کمتر به "فساد" و "هرزگی" متهم می‌شود. گویی توافق نانوشته‌ای در میان است که آزادی‌های فردی در حوزه جنسی را رفته‌رفته به رسمیت می‌شناسد. توافقی که بر اساس آن توهین به طرف مقابل یا اظهارنظر خارج از عرف در حوزه مسائل خصوصی "بی‌فرهنگی" تلقی می‌شود. همفکران این جریان برقراری رابطه بدنی آزاد برای دختران را، دست‌کم در ظاهر، به‌عنوان حق مسلم پذیرفته‌اند.



در چتروم‌های ایرانی که به نوعی به‌عنوان جایگزین برای چتروم‌های غیرایرانی طراحی شده‌اند نیز کم و بیش همان فضای پیشین حاکم است

همزمان واژه‌ها و ترکیب‌هایی به ادبیات فضای مجازی فارسی‌زبان راه یافته‌اند که البته به سبک معمول دنیای "زیرزمینی" در ایران نه در تریبون‌های رسمی سخنی از آنها به میان می‌آید و نه معادل فارسی برای آنها ساخته شده است. نسل جدید از تجربیات "

" (رابطه یک شبه) و one night stand

"long distance

" (رابطه از راه دور) خود توییت می‌کند یا از سکس گروهی و تعویض پارتنر می‌نویسد

این مفاهیم، خواسته یا ناخواسته، شکاف ژرف بین نسل جدید کاربران با اطرافیان محافظه‌کار یا بلا تکلیف آنان (نسلی که بین ارزش‌های موروثی و جاری معلق است) را به رخ می‌کشد. محافظه‌کارانی که همچون همیشه ترجیح می‌دهند این بخش از جامعه را با چوب "بی‌اخلاقی" و "بی‌احترامی به ارزش‌ها" برانند و زیر حجاب مذهب و سنت پنهانش کنند.

برهنگی رفتار و "انقلاب جنسی"

تغییرات برشمرده برشی کوچک از رفتار اینترنتی کاربران ایرانی تنها در یک حوزه است: حوزه روابط خصوصی و جنسی. در این میان تمایل به پنهان‌کردن سن، جنسیت، شغل و موقعیت اجتماعی را هم نباید از نظر دور داشت. به بیان دیگر، مشخص نیست که قالب کاربران در دنیای واقعی هم بخواهند یا بتوانند مانند دنیای مجازی رفتار کنند.

علاوه بر این، با وجود این‌که مجموعه رفتار یادشده به کاربران شهرهای خاص محدود نمی‌شود و در میان آنان کاربران فراوانی از شهرهای کوچک یا مذهبی هم حضور دارند، نمی‌توان قاطعانه ادعا کرد که تغییرات به هر گوشه و کنار جامعه خارج از اینترنت ایران هم نفوذ کرده‌اند.

گذشته از این‌ها، منش کاربران نسل جدید در دنیای مجازی هم خالی از تضاد نیست.

در مجموع رفتار و گفتار کاربران دنیای مجازی فارسی‌زبان، صرف نظر از جنس و سن آنان، به مراتب بی‌پروا تر شده است. این بی‌پروایی خواسته یا ناخواسته به دنیای واقعی هم سرک می‌کشد، حتی اگر فراگیر نباشد. برخی از گردشگران خارجی ادعا می‌کنند در مهمانی‌هایی در ایران بوده‌اند که سکس دسته‌جمعی و روابط جنسی آزاد، بخشی از آنها بوده است. با وجود این، سخن‌گفتن از "انقلاب جنسی" در جامعه ایران، به آن مفهومی که واژه "انقلاب" در ذهن تداعی می‌کند، ادعای جسورانه‌ای است.

در جستجوی حقیقت گمشده عشق

آیا عشق به عنوان تجلی رابطه فرد با دیگری ریشه در احساسات تاریک بشری دارد؟ آیا می‌توان عشق را "تدبیری" دانست که زندگی برای بقای نوع انسان بدان متوسل شده است؟ تجربه عشق چرا برای فلسفه اهمیت دارد و چگونه شکل می‌گیرد؟



افلاطون و ارسطو، نقاشی دیواری اثر رافائل. در حالی که افلاطون با انگشت آسمان را نشان می‌دهد، ارسطو با دست به زمین اشاره می‌کند

در اسطوره‌های یونانی اروس، خدای عشق همراه با گایا، الهه زمین و تارتاروس، خدای جهان زیرین یا هادس از هابویه نخستین پدید می‌آید. او والدینی ندارد و زیباترین خدای اسطوره‌های یونان به شمار می‌آید. نفوذ وی از قدرت خردورزی افزون‌تر است. آدمیان و دیگر ایزدان در برابر افسون او تاب مقاومت ندارند. (۱)

آنچه که در تاریخ شکل‌گیری فلسفه به عنوان "گذار از میتوس (اسطوره) به لوگوس (خرد)" بیان می‌شود، ابعادی گسترده دارد، اما یکی از وجوه این گذار در نگاهی دقیق‌تر، تبدیل یا تنزل خدایان و شخصیت‌های اسطوره‌ای به مفاهیم عقلی است. اروس نیز از این قاعده مستثنی نیست و در نزد متفکران نخستین بدل به "مفهومی فلسفی" می‌شود.

عشق در تاریخ فلسفه همجواری مفهومی با "دوستی" دارد. به همین دلیل در ترجمه و برگردان "فلسفه" به معنای "عشق به دانش" یا "دوستدار دانش" نیز می‌توان این قرابت مفهومی را مشاهده کرد.

عشق آنجایی که وحدت‌بخش "ذات‌های دارای روح" است به مفهوم دوستی نزدیک می‌شود و زمانی که "نیروی نافذ" آن برای ایجاد وحدت لحاظ می‌شود با مفاهیمی همچون اشتیاق، تمنا، خواست و لذت هم‌معنایی می‌یابد.

هزیود، ادیب یونانی برای اروس یا عشق حتی در معنای اسطوره‌ای آن نیز قدرتی وحدت‌بخش و نافذ در کل کیهان تلقی می‌کرد که در برابر نیروی "تفر و نزاع" قرار می‌گیرد که در پی "انشقاق و تجزیه" جهان است.



اروس، خدای عشق، در نمایشگاهی در مونیخ با عنوان "بازگشت خدایان"

پراکندگی معنایی و کثرت عرصه‌های کاربردی مفهوم عشق از یکسو و دگردیسی تاریخی آن از سوی دیگر پهنه‌ی فراخی را ایجاد می‌کند که بررسی همه‌جانبه آن را در یک مقاله یا حتی در یک کتاب بسیار دشوار می‌سازد.

در تاریخ فلسفه مفهوم عشق در عرصه‌هایی همچون متافیزیک، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی، روان‌شناسی، فلسفه‌ی تاریخ و دین، اخلاق، سیاست و غیره حضوری چشم‌گیر دارد و یکی از موضوعات مهم در این عرصه‌ها تلقی می‌شود.

در این جستار گریزی از گزینش نیست تا بتوان به برخی از کارکردهای عشق در تاریخ فکر و فلسفه پرداخت.

اشکال سه‌گانه‌ی عشق

عشق در کلی‌ترین و هم‌زمان ساده‌ترین شکل خود به معنای رابطه یا نسبت میان فرد عاشق و پدیده‌ای است که فرد را به خود جذب می‌کند. این پدیده یا موضوع می‌تواند هر موجود جاندار یا بی‌جان را شامل شود. به کلام فلسفی می‌توان این موضوع را برابریستای عشق نامید. این نسبت در انتزاعی‌ترین شکل خود رابطه‌ای میان سوژکت و اوبژکت (سوژه و ایزه یا ذهن و عین) است.

پس برای تبیین اشکال مختلف عشق باید که برابریستای یا ایزکت آن را مشخص کرد. برابریستای عشق دارای ارزش‌های متفاوت است. این ارزش‌ها قابل تفکیک و تمایز هستند.

ارسطو از نخستین فیلسوفانی بود که دست به تقسیم‌بندی برابریستای عشق زد. (۲) به باور ارسطو در اصل ما هیچ‌گاه با عشق به معنای کلی آن مواجه نیستیم، بلکه همواره اشکال معین آن را در نظر داریم.

برابریستای عشق می‌تواند "نیک"، "مطبوع و خوشایند (لذت‌بخش)" یا "سودمند" باشد. دقیقاً همین تمایز در برابریستاهای متفاوت سبب تقسیم‌بندی سه‌گانه عشق به شکل "عشق اروتیک"، "عشق سودمند" و "عشق دوستانه" می‌شود. به این مجموعه می‌توان "عشق به خدا" را نیز افزود، گرچه برخی از فلاسفه برای این شق چهارم استقلال خاصی قائل نیستند و آن تجلی ویژه‌ای از سه شکل اصلی می‌دانند.

رساله افلاطون پیرامون عشق

یکی از مشهورترین رساله‌ها پیرامون عشق دیالوگ افلاطونی "ضیافت" (مهمانی) است. (۳) در این رساله سقراط به همراه دوستانی در باب عشق سخن می‌گوید، اما بر خلاف دیگران، تنها کسی است که از ستایش یک‌سویه‌ی اروس خودداری می‌کند و می‌کوشد وجوه مختلف عشق را مشخص کند.

سقراط در این دیالوگ مدعی است که دانسته‌های خود را از زنی دانا به نام "دیوتیما" آموخته است. سخنان سقراط پیرامون عشق سلسله مراتبی را در نظر می‌گیرد که در آن نیاز به نیک و دستیابی به خوشبختی موضوع محوری آن است.

به نظر سقراط عشق میل به چیزی است که فرد فاقد آن است و عاشق سعی در تصاحب برابریستای عشق دارد. این تصاحب می‌خواهد که همیشگی باشد و از این رهگذر میل به جاودانگی ملازم عشق است.

تجلی این جاودانگی را می‌توان در تولید مثل (بقای نسل) یا آفرینش آثار ماندگار هنری دید. زیبایی زمینه و محیط مناسبی برای بروز این خلاقیت است و در اینجا است که عشق و زیبایی به یکدیگر پیوند می‌خورند.

سفر از زیبایی بیرونی شروع می‌کند و سپس به زیبایی درونی و فکری، سپس زیبایی دستیابی به دانش، و سرانجام به زیبایی مطلق می‌پردازد. این زیبایی مطلق همانا "عشق به فلسفه و خردورزی" است.

اولویت عشق نسبت به شناخت در الهیات مسیحی

آموزه‌هایی که در فلسفه کلاسیک یونان باستان پیرامون عشق پی‌ریزی شده بودند در دوران برآمد دین مسیحیت تغییر شکل دادند. در هیچیک از ادیان دیگر، عشق چنین جایگاه محوری نداشته و برای تفسیر آن چنین دستگاه نظری گسترده‌ای شکل نگرفته است.

در عرفان به ویژه در نزد ایرانیان نیز عشق بدل به یکی از مفاهیم اصلی می‌شود. از آنجایی که شعر گذشته فارسی یکی از حاملان اصلی عرفان به شمار می‌آید، مفهوم عشق نیز در آن جلوه‌ای گسترده و متنوع به خود گرفته است.

نظریه‌پردازان مسیحی بر این باور بودند که عشق به طور طبیعی متوجه امور نیک است، اما از آنجایی که خداوند، آفریدگار و رستگاری‌دهنده است، نیکی محتوای عشق الهی را می‌سازد. به نظر آبابی کلیسا عشق انسان به برابر ایستاهای مختلف (به اشیا و هموعان و حتی به خود) قابل مقایسه با عشق خدا به انسان نیست.

محور اصلی این عشق‌ورزی شناخت از نیکی است، اما بدون عشق نیز شناخت امکان ندارد. از این جاست که یکی از موضوعات پیچیده فلسفی یعنی اولویت هستی‌شناسانه‌ی نیکی در مقابل هستی و به تبع آن اولویت عشق نسبت به شناخت پا می‌گیرد. خداوند در مسیحیت مظهر عشق است و در چنین تصویری از خدا وحدت میان "بخشش و پذیرا شدن" متحقق می‌شود.

آفرینش نخستین عمل عاشقانه‌ی خداوند است، رستگاری نیز در ادامه همین عشق الهی معنا می‌یابد. از منظر الهی پیدایش جهان و رستگاری بشر حاصل حرکت بیرونی عشق است اما از موضع آدمی این روند تجلی مکاشفه و وحی است.

عشق در تفسیر مسیحیت یگانگی است که در انتها بار دیگر به یگانگی باز می‌گردد و فاصله‌ای که توسط خلقت و گناه، میان انسان و خدا شکل گرفته را از میان بر می‌دارد.

تاثیر درک روانکاوانه از عشق در فلسفه

زیگموند فروید، بنیانگذار روانشناسی ژرف یا به‌گونه‌ای که بعدها نامیده شد، یعنی روانکاوی نیز مانند افلاطون عشق اروتیک را نسبت به دیگر اشکال عشق برجسته می‌کند، اما تبیینی کاملاً متفاوت از افلاطون را دنبال می‌کند.



زیگموند فروید، بنیانگذار روانکاوی مدرن

به نظر فروید عشق اروتیک ریشه در رانش جنسی دارد و انرژی این رانش پایه‌ای را لیبیدو می‌نامد. جایگاه لیبیدو در نهاد (یا ضمیر ناخودآگاه

(است که آن را در اختیار "خود" (خودآگاه، من) قرار می‌دهد.

به نظر فروید بخش بزرگی از رفتارهای انسانی توسط نیروهایی راهبری می‌شوند که در حوزه آگاهی قرار ندارند، اما به شدت کارکرد "خود" (بخش خودآگاه دستگاه روانی انسان) را متأثر می‌کنند.

بر اساس نظر فروید برابر ایستای عشق در خدمت برآوردن خواسته‌ها و امیال "نهاد" (ضمیر ناخودآگاه) و به معنایی دیگر پاسخ‌گویی مطلوب به لیبیدو و کاهش سطح انرژی آن است.

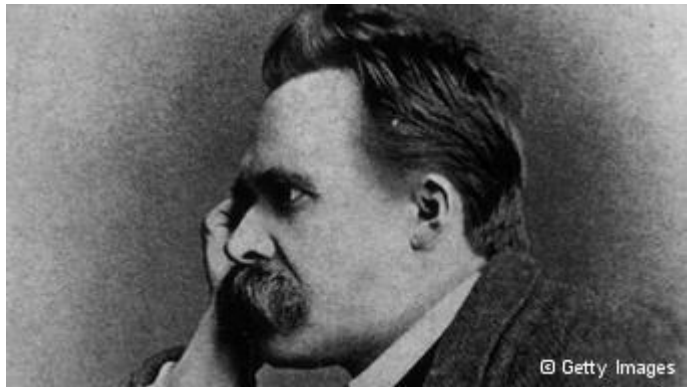
این نظریه بر خلاف نظریه افلاطونی، عشق اروتیک را در بالاترین مرحله خود به معنای عشق به خردورزی و فلسفه نمی‌داند، بلکه آن را فعالیتی برای برآورده کردن خواست "نهاد" محسوب می‌کند. برخی از نظریه‌پردازان دیگر با ارجاع به همین اصول پایه‌ای فروید، در جهت تکمیل و گسترش تئوری عشق اروتیک کوشیده‌اند.

اریش فروم، متفکر آلمانی نیز عشق اروتیک را در چارچوب ساختارهای اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌دهد و آن را شدیداً تحت مناسبات مبادله تعریف می‌کند. برابر ایستای عشق همچون دیگر کالاها نیازهای مشخص افراد را در جامعه تامین می‌کند. (۴)

عشق، فراسوی نیک و بد

آرتور شوپنهاوئر، فیلسوف آلمانی عشق به دیگری را "استراتژی طبیعت" می‌خواند. این عشق تجلی "اراده جهان" است که باید بدان به عنوان راهکاری برای تضمین بقای نوع بشر نگریسته شود. شوپنهاوئر می‌گوید: «فرد در اینجا بی‌آنکه خود بداند به دستور مقامی برتر، یعنی نوع بشر دست به عمل می‌زند.» (۵)

تضمین بقای نوع انسان بدل به "عشق به هم‌نوع" شده و یا به معنایی دیگر با آن یکی انگاشته می‌شود. به گفته شوپنهاوئر عشق انسانی ریشه در "ترحم و همدردی" دارد. در پدیده‌ی عشق انسانی، فرد می‌تواند رنج دیگری را دریابد و این موضوع مؤلفه و محرکه‌ی مستقیم "ترحم و همدردی" است.



فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی

فریدریش نیچه همچون شوپنهاوئر بر این باور است که میل به زندگی و تضمین بقای نوع انسانی بدون نقشه و برنامه‌ای "آگاهانه" صورت می‌گیرد و نیروی‌های کور و غیرآگاهانه این برنامه را به پیش می‌رانند.

اما بر خلاف شوپنهاوئر، نیچه بقای نوع انسانی را در این "استراتژی اراده" به معنای چشم‌پوشی از فردیت نمی‌داند و سرانجام آن را نیز به "همدردی و ترحم" پیوند نمی‌زند.

وی اخلاق مبتنی بر "ترحم و همدردی" را در ادامه آموزه‌های اخلاقی مسیحیت به شمار می‌آورد و "عشق به هم‌نوع" را "عشق برده‌وار" می‌خواند که با خضوع و تسلیم به نفی فردیت می‌رسد.

در این سنت، برابر ایستای عشق "آرمانی" یا "ایده‌آل" و به معنای درست کلمه "فریبنده" می‌شود. در زبان فارسی و آلمانی ضرب المثل "عشق چشم آدمی را کور می‌سازد" تا حدود زیادی بیان این نگرش است. (۶)

بسیاری از نظرات فلسفی دیگر نیز در مقوله عشق خطر "اضمحلال فرد و فردیت" را برجسته کرده و بدان انتقاد کرده‌اند. بیهوده نیست که در نزد برخی فلاسفه "دوستی" جایگاهی برتر از "عشق" می‌یابد. در پدیده دوستی، افراد با استقلال کامل و فارغ از "خودفریبی و آرمان‌گرایی" برای برابر ایستای دوستی (می‌تواند انسان یا هر موضوع دیگری باشد) احترام قائل هستند و خود را بدان نزدیک می‌دانند.

نیچه در عشق، نیرنگی را می‌بیند که در آن "از خودگذشتگی" به معنای دقیق کلمه در اصل "فرار از خود")

(است. به نظر نیچه باید نخست "خود" را جست و تنها پس از دستیابی بدان می‌توان آن را تقدیم کس یا چیزی کرد.

از این منظر بر خلاف اغلب آموزه‌های عرفانی، دینی و فلسفی، عشق همیشه تبلور "خودخواهی" است. بدین معنا عشق همواره ریشه در "خودی" دارد که معطوف به موضوعی بیرونی است.

نیچه: تمامی عشق‌های والا، در پی چیزی بیشتری از عشق هستند

عشق ریشه در زندگی انسانی و تضمین ادامه آن دارد. نیچه این نکته را چنین بیان می‌کند: «طبیعت همچون طبیعت در کلی‌ترین وجه خود تا ابد موضوعی فراخلاق است.»

واقعیت عشق فراسوی نیک و بد است، اما نظریه‌پردازی علمی و فلسفی و تجلیات هنری با شاخ و برگ دادن به عشق آن را وارد حیطه‌ای احساسی و فکری می‌کنند که از واقعیت فاصله می‌گیرد.

این تلاش‌ها عشق را از "آنچه که هست" به مکانی دور و به زمانی دست‌نیافتنی منتقل می‌کند که حال باید به عنوان گذاری قدسی و متافیزیکی تجربه شود. در این گذار همواره "توهمی" در مقابل واقعیت ساخته می‌شود.

به گفته نیچه: «در عشق همیشه تا حدی جنون وجود دارد، اما در جنون نیز تا حدی خرد یافت می‌شود.» در این رای نیچه عشق کارکردی دارد که آن را با "تحقیر و دشمنی" پیوند می‌دهد.

عشق به عنوان گذار از واقعیت همواره به معنای تحقیر "امر موجود" و تعلق خاطر به "آینده‌ای" است که ما را از واقعیت کنونی می‌رهاند. مولفه دشمنی در عشق متوجه امور "میان‌مایه" و "ایستایی" است که به خاطر غنای بیشتر زندگی باید پس رانده شوند.

عشق و مرگ در این معنای نیچه‌ای هم‌زاد یکدیگرند زیرا که هر دو به معنای "برگذشتن از واقعیت کنونی" فرد را در موقعیتی قرار می‌دهند تا بتواند از "خویشتن خود" نیز برگردد.

سوءاستفاده جنسی از کودکان؛ تابوی قربانی بودن

کودکان زیادی در ایران مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند، اما جامعه ایران نتوانسته دیوار سکوت در این باب را بشکند. حرف زدن کودکان در مورد این اتفاق تابوست و عدم حمایت قانون از قربانی هم در پنهان ماندن اتفاق‌ها مؤثر است.



مریم، زنی ۴۵ ساله در حالی که با تارهای مویش بازی می‌کند و از پنجره به خیابان می‌نگرد، از تجاوز جنسی توسط عموی خود صحبت می‌کند: «هشت ساله بودم که دستانش را به زیر دامنم برد و مرا نوازش کرد. هیچ نمی‌فهمیدم. تنها از ترس، دهان دوخته و به مقابلم خیره شده بودم. آخر او عمویی بود که سال‌ها روی زانوانش نشسته بودم. کسی چیزی نمی‌داند، هنوز به خانواده‌ام نگفته‌ام. این‌جا - خارج از ایران - بعد از سال‌ها روان‌کاوی توانستم آن اتفاق را برای خودم مرور کنم.»

او از هراس خود در عنوان کردن این اتفاق برای خانواده‌اش می‌گوید: «چه فرقی می‌کرد؟ اگر به آن‌ها می‌گفتم، یا مقصر شناخته می‌شدم یا آبروریزی می‌شد. خانواده به هم می‌ریخت. اصلاً چه کسی حرف یک دختر ۸ ساله را باور می‌کرد؟ چه بسا اگر می‌گفتم، تنبیه هم می‌شدم که یا دروغ گفته‌ام یا خودم باعث این اتفاق بوده‌ام.»

سوءاستفاده جنسی از کودکان، نوعی کودک‌آزاری به منظور تحریک جنسی عامل این رفتار است که می‌تواند شامل درخواست از کودک برای شرکت در رابطه‌ی جنسی، نمایش آلت تناسلی برای کودک، برقراری آمیزش جنسی فیزیکی با او و استفاده از کودک برای پورنوگرافی باشد. در ایران آماري که نشانگر میزان وقوع این رفتارها باشد، وجود ندارد، زیرا تابوهای اجتماعی و عدم حمایت قانون از قربانی، این اجازه را به کودک نمی‌دهد که آذانه و بدون ترس از قضاوت یا متهم شدن، درباره آن‌چه بر او گذشته سخن گوید.



قوانین مدنی و مجازات اسلامی در ضديت با حقوق کودک

به تازگی لایحه‌ی حمایت از کودک در ایران به تصویب رسیده است. طبق تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷ این لایحه، سرپرست در صورت صلاح‌دید دادگاه اجازه دارد که فرزندخوانده‌اش را به ازدواج خود درآورد. برخی از فعالان حقوق کودک و حقوق زنان معتقدند که چنین تبصره‌ای اجازه‌ی سوءاستفاده‌ی جنسی از کودکان را به سرپرستان آن‌ها می‌دهد.

مهناز پراکند، حقوق‌دان و وکیل دادگستری، معتقد است: «ماده‌ی ۱۰۴۰ قانون اساسی به پدر اجازه می‌دهد تا در صورت تشخیص مصلحت فرزند دختر زیر ۱۳ سال و پسر زیر ۱۵ سال، با اجازه‌ی دادگاه، آن‌ها را به ازدواج وادار کند. تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷ قانون حمایت از کودک نیز اجازه‌ی ازدواج سرپرست را با فرزندخوانده می‌دهد. جمع این دو ماده با یکدیگر، مجوزی برای کودک‌آزاری توسط سرپرست است.»

در تبصره‌ی ماده‌ی ۸۳ قانون مجازات اسلامی که به مساله‌ی "زنا" می‌پردازد، شاهد تخفیف مجازات زنايي هستیم که به کودکان تجاوز می‌کنند. طبق این تبصره، زن محصنه - شوهردار - که با پسری نابالغ مرتکب زنا شود، به ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم می‌شود؛ اما در صورت ارتکاب این عمل توسط مرد، حکم متجاوز، اعدام خواهد بود.

پراکند در گفت‌وگو با دویچه‌وله می‌گوید: «تبصره‌ی این ماده راه را برای کودک‌آزاری توسط زنان باز گذاشته است. یعنی مجازات زنی که کودکی را وادار به رابطه‌ی جنسی می‌کند، از هم‌خوابگی دو شخص بالغ و عاقل که به اختیار دست به چنین اقدامی زده‌اند، کمتر است در حالی‌که کودک از عواقب اتفاقی که بر او گذشته، درکی ندارد. این قانون، تنها موردی است که در آن به زنان در تقابل با مردان، تخفیف مجازات داده شده است. در نتیجه می‌توان گفت قوانین ایران راه را برای کودک‌آزاری باز گذاشته‌اند.»



هم‌خوابگی با کودکان کار؛ جایزه‌ای برای فروش بیشتر

سوءاستفاده جنسی از کودکان را نمی‌توان مخصوص روابط خانوادگی یا دوستانه دانست. کودکان کار که بی‌سرپرست بوده یا در خانواده‌های بدسرپرست زندگی می‌کنند، گروهی از کودکان هستند که هر روزه در معرض خطر سوءاستفاده‌ی جنسی قرار دارند.

یک مددکار کودکان کار در گفت‌وگو با دویچه‌وله می‌گوید: «یکی از بدترین اتفاقات در برخورد با این کودکان به این شکل است که باور دارند وظیفه‌شان کسب درآمد به وسیله‌ی تن دادن به سوءاستفاده‌ی جنسی است. پرونده‌ی اخیر ما روایت دختری است که به ازای فروش بیشتر الکل و مواد مخدر توسط فروشنده، به خریداران پیشنهاد می‌شود. در واقع او به مانند جایزه‌ای برای خرید بیشتر به خریدار عرضه می‌شود. برخی از کودکان نیز در ازای یک شیشه لاک ناخن یا یک وعده غذا تن به قربانی شدن می‌دهند؛ اما هیچ علمی به عواقب آن ندارند.»

مددکار دیگری که در حوزه کودکان افغان در ایران فعالیت می‌کند به دویچه‌وله می‌گوید: «بیشتر بچه‌های ما با هدف کسب درآمد به شکل قاچاقی از افغانستان به ایران فرستاده شدند. این کودکان در خانه‌های تیمی زندگی می‌کنند و مرتب از سوی همخانه‌های خود مورد تجاوز و آزار جنسی قرار می‌گیرند. پسری داشتیم که از مراکز شبانه‌روزی بهزیستی به دلیل همین آزارها فرار کرد.»

هر دو مددکار تاکید دارند که کودکان از بیان آزار جنسی‌ای که دیده‌اند خودداری می‌کنند. به گفته این مددکاران، اولین نشانه‌ها برای درک این موضوع که یک کودک هدف تجاوز جنسی قرار گرفته این است که آن‌ها به شکل ناگهانی دچار "استرس"، "عدم اعتماد به نفس" و "هراس از فاصله‌ی فیزیکی کم با دیگران" می‌شوند تا جایی که در برابر هر نوع نزدیکی بدنی نیز ترسیده و خود را عقب می‌کشند.

کودکان کار تنها به عنوان کودکان بی‌سرپرست شناخته نمی‌شوند. بسیاری از آنان در خانواده‌های بدسرپرست زندگی می‌کنند، به علت فقر مالی خانواده مجبور به کار کردن می‌شوند و برخی از آنان مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند.

یک مددکار کودکان کار ضمن اشاره به پرونده یکی از دخترانی که به علت فقر مالی خانواده در خیابان کار می‌کرد، می‌گوید که فقر مالی یکی از اصلی‌ترین عواملی است که باعث تن دادن کودکان به سوءاستفاده جنسی می‌شود: «پدر یکی از این دختران، بعد از اطلاع از اتفاقاتی که برای دخترش رخ داده، از ما خواست تا کودک را از آن‌ها بگیریم چون آبروی خود را در خطر می‌دید و فکر می‌کرد که بعد از این دخترش را نمی‌تواند به ازدواج کسی درآورد و در نتیجه این دختر تبدیل به بار مالی اضافی بر دوش خانواده خواهد شد.»



تجاوز جنسی؛ عامل برخی از بزه‌ها

پسر نوجوانی در استان فارس که به جرم قتل به اعدام محکوم شده بود، پس از بارها بازجویی، اعتراف کرد که مقتول چندین بار او را مورد تجاوز جنسی قرار داده بوده به طوری که متهم مجبور می‌شده برای رفتن به مدرسه از مسیری خلوت و بیابان‌گونه بگذرد. به گفته این پسر نوجوان، مقتول او را با موتور دنبال می‌کرده و در مکان‌های خلوت مورد تجاوز قرار می‌داده است. قاضی ابتدا حرف‌های متهم را باور نکرد؛ اما وقتی حکم به دیوان عالی کشور فرستاده شد، قاضی در نامه‌ای خطاب به این دیوان از «اشتباه» خود در حکم یاد کرد و نوشت: «این پسر به قدری زیبا و داستان‌هایش واقعی است که فکر می‌کنم در قضاوت خود اشتباه کرده‌ام.» در نتیجه همین نامه، متهم از اعدام رهایی یافت.

آسیه امینی، روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر، در گفت‌وگو با دویچه‌وله ضمن اشاره به این پرونده می‌گوید: «آزار و سوءاستفاده جنسی از کودکان می‌تواند باعث جرم‌خیزی شود؛ چه بسا پشت‌پرده‌ی بسیاری از بزه‌هایی که کودکان مرتکب می‌شوند، آزار جنسی قرار دارد. وجوه پنهانی این آزارها کمتر در جامعه یا محافل رسانه‌ای مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد؛ اما عمق این آزارها از آزارهای عادی بیشتر است؛ چرا که قربانی، متهم شناخته شده و به همین دلیل، مجازات می‌شود.»

پرونده‌ی دیگری که امینی به آن اشاره می‌کند، مربوط به عاطفه سهاله است؛ دختری ۱۶ ساله که در سال ۱۳۸۳ اعدام شد. قاضی حاج‌رضایی، رئیس دادگستری نکا، سهاله را به "جریحه‌دار کردن عفت عمومی" متهم کرد و با دستان خود طناب دار را بر گردن او انداخت. عاطفه برای اولین بار در ۹ سالگی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. متجاوز با پرداخت پول به عاطفه، او را وادار به سکوت کرده بود. عاطفه تا ۱۵ سالگی دو بار بازداشت و حد شرعی - ۱۰۰ ضربه شلاق - بر او اجرا شد. عاطفه در یکی از ملاقات‌های خانوادگی به بستگانش گفته بود که "من حتی این‌جا هم راحت نیستم".

آسیه امینی می‌گوید: «ما هرگز نتوانستیم متوجه شویم که منظور عاطفه از این حرف چه بود؛ اما او بارها در طول بازجویی‌ها مجبور شد که آزارهای جنسی‌ای که قربانی آن بود را بازگو کند، در حالی که وادار کردن کودک قربانی به صحبت درباره‌ی روابط جنسی خصوصی‌اش تحت عنوان "زنا"، خود آزار جنسی محسوب می‌شود.»

عشق و سکس در ادبیات برون‌مرز

اغلب نویسندگانی که در آثار خود به روابط عاشقانه و سکسی می‌پردازند، می‌کوشند با به تصویر کشیدن جلوه‌های گوناگون امیال جنسی و کنکاش در شور تن‌کامگی به تصویری تمام و کمال از "من" و در نتیجه به هویت انسانی خود دست یابند.



"فرشته" اثر شهرام کریمی

مرزشکنی جنسی در جامعه و ادبیات همواره با مقاومت، حمله و برچسب‌زنی قشرهای جزم‌اندیش روبرو شده است. [فروغ فرخزاد](#) در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰، از آن‌جا که از جمله از شکوفایی "گل سرخ" در بدن خود سخن گفت و به ارتکاب "گناهی لذت‌بخش" اعتراف کرد، "دیوانه‌ای بدنام" خوانده شد.

"گناه" فروغ در محدوده‌ی بی‌خطر و بی‌ضرر نثار نگاهی عاشقانه و زیبایی‌شناسانه به تن و شرح شکوفایی حس‌ها و میل‌های اسرارآمیز آن می‌گنجید که در هاله‌ای از نمادها و نشانه‌ها برای نخستین بار از سوی یک زن شاعر مطرح می‌شد.

گستره‌ی نثر و شعر فارسی پیش از آن با ادبیات تن‌کامه‌گرا، زیبایی‌شناسی جسم و جنسیت از "دیدگاهی مردانه" بیگانه نبود. واکنش دشمنانه و نابودکننده‌ی جامعه‌ی روشنفکری آن دوران که تخریب شخصیت فروغ را هدف داشت، از آن رو که این مقوله‌ها این بار از زبان یک شاعر زن مطرح می‌شد، فاجعه‌برانگیز بود.

امروزه، از دولتی سر‌اشاعه‌ی سانسور اسلامی در همه‌ی زمینه‌ها، هنرمندان زن و مرد هر دو از پرداختن به چنین موضوع‌هایی ممنوع شده‌اند. واژه‌هایی مانند عشق، سکس، زندگی مشترک آزاد، هر چند بیش از پیش در زندگی روزمره‌ی درون‌مرزی‌ها مطرح است، از گستره‌ی ادبیات، تبعید شده است. [ادبیات تبعید و مهاجرت](#)، از این‌رو، در برون‌مرز به تنهایی در پی کشف حد و مرزهای این پهنه‌ی پر راز و رمز همت گماشته است.

آغاز راه

ادبیات دیاسپورای ایرانی

[diaspora

به معنای "جوامع دور از وطن"] در سال‌های واپسین دهه‌ی ۱۹۸۰، در کنار دستمایه‌هایی چون گریز از ایران، گسستن از باورهای گذشته، فروپاشی هویتی، جستجوی شناسه‌های زیستی و مسائلی از این دست که بیشتر رنگی سیاسی داشت، با تاکید بیشتری به موضوع‌هایی نظیر عشق، جنسیت و زنانگی هم پرداخت و گاه آن را به عنوان درونمایه‌ی اصلی اثر، به کانون کشف و شهود شخصی بدل کرد.

بهروز شیدا، منتقد و پژوهشگر ادبی ساکن سوئد، که تولیدات ادبی برون‌مرز را نه بر مبنای موضوع، بلکه بر پایه‌ی دوران رده‌بندی می‌کند، این مقولات را متعلق به "دوران سوم" می‌داند. او این مرحله را "دوران تعمق هستی‌شناسانه" می‌خواند: «موضوع‌های عمده‌ی ادبیات خارج از کشور در این دوران را شاید بتوان چنین شماره کرد: جست‌وجوی ریشه‌های سرگردانی نوع انسان، رقابت، تنهایی، مرگ، مدرن، سنت، چپ، راست، تنهایی، زنانگی، مردانگی.»



تاثیر فرهنگ "بیگانه"

در بازتاباندن ادبی موضوع‌هایی که در برون‌مرز به مرزشکنی جنسی انجامیده، تاثیرپذیری از فرهنگ کشور "میزبان" بی‌شک نقش مهمی بازی کرده است. آزادی بیان و تصویر و نیز دیگر آزادی‌هایی که در غرب دست‌کم در گستره‌ی هنری تضمین شده است و تنها برای حمایت از حقوق کودکان و نوجوانان محدود می‌شود، به نویسنده‌ی مهاجر ایرانی نیز امکان داده است، خود را از بند باید و نبایدهای ذهنی و زبانی برهاند و از خواست‌ها و نیازهای جنسی خود سخن گوید.

این گروه از دست‌به‌قلمان بر این باور است که از جمله به واسطه‌ی طرح جلوه‌های گوناگون امیال جنسی و کنکاش در شور تن‌کامگی، به هویت کامل انسانی خود دست می‌یابد و تصویری تمام و کمال از "من" خود ارائه می‌دهد. برخی از نویسندگان، شناخت این "من" را لازمی ارتباطگیری با "دیگری" می‌دانند و معتقدند که فرد تبعیدی، بدون کشف هویت فردی و جنسی خود، از برقراری رابطه با جامعه هم ناتوان می‌ماند.

حسین نوش‌آذر، نویسنده‌ی ساکن فرانسه، در این باره می‌گوید: «انسان تبعیدی، از نظر اجتماعی در قدم‌های نخست احساس درماندگی می‌کند. درماندگی اجتماعی با ناتوانی در سکس و ارتباطپذیری بستگی‌هایی دارد. این "درگیری" در ادبیات، گاهی به شکل ماجراهای رختخوابی و از آغوشی به آغوشی دیگر پناه بردن و در مورد زنان، مثلاً در برخی از اشعار به شکل برهنگی در زبان نمود پیدا می‌کند. من الان که به داستان‌های بیست سال قبلم نگاه می‌کنم با خودم می‌گویم، این آدم‌ها چقدر پرتنش هستند و چقدر نیازمند رابطه بوده‌اند و چقدر تلاش می‌کنند که با به مزایده گذاشتن تنش این رابطه را به دست بیاورند. نمی‌دانم تا چه حد این تنش‌ها عمومیت داشته است. من اما آن را شخصاً در زندگی‌ام به عنوان یک انسان دورافتاده و تبعیدی تجربه کرده‌ام و در داستان‌های دوره‌ی نخست زندگی ادبی‌ام هم بازتابش را می‌بینم. این‌که تا چه حد این آزادی‌ها، فاش‌گویی‌ها و حریم‌شکنی‌ها به خودیابی انجامیده، البته بحث دیگری است.»

ویژگی زبانی آثار زنان نویسنده

در این میان برخی از نویسندگان زن، تنها به پرداختن به تن و نوشتن "شرح ماجراهای جنسی" خود بسنده نکرده‌اند. این گروه هم‌زمان علیه آداب و سنت‌های دیرپای پدرسالارانه نیز شوریده‌اند و قوانین، قراردادها و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جامعه را به چالش کشیده‌اند. بی‌پروایی در بکارگیری زبانی برهنه که شور و میل جنسی را به تصویر می‌کشد، از ویژگی‌های برخی از آثار این نویسندگان است.

از دیدگاه این قلم‌بدستان، باید بی‌تصنع و با هشیاری مرزشکنی کرد؛ استفاده از زبانی گستاخ و برهنه، خود "نوعی شورش است علیه زبان ریا". در این میان کم نیست شمار آثاری که با هدف "شورش" و نشان‌دادن بی‌ریایی، به تکرار و احیای زبان روسپی‌خانه‌ای و "کافنگاری" در ادبیات پرداخته‌اند. در این گونه آثار حتی کانون درک و حس از مغز و قلب به "مرکز تن" منتقل شده است.



شهرنوش پارسی‌پور

توجه به بدن و "اعضای حساس" آن، طرح احساسات درونی چون شرح تمناها، توصیف تن معشوق (مرد، زن)، محرومیت‌های جنسی، رابطه‌ی آزاد جنسی، عشق، خیانت و تاثیر آن بر روابط زناشویی، از جمله دستمایه‌های بارز ادبیات زنانه‌ی مهاجرت و تبعید است.

کل این ادبیات ولی یک هدف را دنبال می‌کند که عزت گوشه‌گیر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس ساکنن شیکاگو، آن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «نگاه من به اروثیسم، توجه به آن نیروی زندگی‌بخش در هستی است که در بسیاری از فرهنگ‌ها به شکل تابو درآمده است. یعنی رابطه‌ی غریزی و جسمانی انسان که متکی است بر یک نیروی پرجنبش توفنده‌ی اسرارآمیز خالص و خام، و متکی بر عشق و معنویتی که متکی است بر آزادی و زیبایی شناسی هنری.»

دوچپه وله برای آشنایی بیشتر با بازتاب عشق و سکس و تنانگی با [اسد سیف](#)، کارشناس ادبی ساکنن آلمان، گفت‌وگو کرده‌است:

دوچپه‌وله: بازتاب انقلاب جنسی نوین در ادبیات اغلب کشورهای اروپایی (مثلا در آلمان) در اواخر سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، با جنبشی همراه بود که روابط سیاسی و اجتماعی این کشورها را هم به‌کلی دگرگون کرد. طرح عشق و سکس در "ادبیات تبعید" ایران اما یک گرایش فاقد این زمینه‌ی اجتماعی بود و بیشتر از تاثیر زندگی در برون‌مرز ناشی می‌شد. این "بی‌زمینه‌گی" چه نقشی در روند شکل‌گیری ادبیات عاشقانه و گسترش آن در خارج داشت؟

اسد سیف: آزادی و دموکراسی چیزی است که با تجربه در رابطه است. در فکر می‌توان دمکرات بود، اما در رفتار است که باید آن را نشان داد. آن‌چه در دهه‌ی شصت در غرب اتفاق افتاد، پیش‌زمینه‌ای داشت که نباید از نظر دور نگاه داشته شود. غرب در این سال‌ها هم در عرصه ادبیات و هم در عرصه‌های دانش و فن تجربه‌ای گرانبار از دوران رنسانس را با خود به همراه داشت. این تجربه‌ها در انقلاب صنعتی، اجتماعی، جنبش‌های فرهنگی و هنری، دو جنگ جهانی و ده‌ها حادثه دیگر بارور شدند. انقلاب جنسی را باید در چنین روندی پی گرفت. جوانان در این سال‌ها نمی‌خواستند به سان نسل گذشته عشق بورزند و در سیاست مداخله کنند. آنان جهانی دیگر می‌خواستند. عصیان حق آنان بود. از دریچه‌ی امروز که به شورش آنان نگریده‌است، در نقد به آن، نمی‌توان دستاوردهای آن را نادیده گرفت.

در ایران اما ما نه تنها از چنین تجربه‌هایی دور بودیم، بل‌که انقلاب سال ۵۷ جامعه را به حداقل صد سال عقب‌تر کشاند. به یاد داشته باشیم که ما جز دوره‌ای کوتاه در زمان حکومت دکتر مصدق هیچ‌گاه دموکراسی و آزادی را تجربه نکردیم. ما از جامعه‌ای می‌آیم که تنها نمادهای دنیای مدرن در آن دیده می‌شوند. در این سال‌ها فکر مدرن راه ورود به کشور نداشت. شاهراه‌ها در کنار آسمانخراش‌ها احداث شدند، اتومبیل و هواپیما وارد کشور شد، کارخانه‌ها آغاز به کار کردند، مدارس نوین جایگزین مکتب‌خانه شد، دولت و مجلس بنیان گرفتند و حتا احزابی نیز ساخته شدند، ولی آزادی و دموکراسی همیشه ممنوع بود.

با این پرسش باز می‌گردم به ادبیات؛ آیا ادبیات مدرن می‌تواند بدون آزادی اندیشه و بیان آفریده شود؟ می‌دانیم که جامایه‌ی داستان و شعر مدرن همانا فردیتِ آزاد انسان است. تا فردیت انسان آزاد نباشد، شخصیت‌ها در داستان نمی‌توانند جان بگیرند. در "صد سال داستان‌نویسی" ما هیچ‌گاه فردیت شخصیت‌های داستانی، همچون شخصیت خالقان آن‌ها آزاد نبود. برای همین ما همیشه در داستان‌نویسی ایران "تیپ" داشته‌ایم، افرادی کلیشه‌ای که یا در لشکر خوب‌ها جای می‌گرفتند یا در شمار بدها نماد زشتی‌ها بودند. در این راستا نباید زحمت‌های چند نویسنده را در خلق آثاری ماندنی به حساب جامعه نوشت.

و اما عشق که خود را سراسر در فردیت نشان می‌دهد، چگونه می‌تواند در تن این آثار جایی بیابد. طبیعی‌ست که ما صاحب ادبیات عاشقانه‌ای غنی در تاریخ هستیم ولی در گذر به جامعه نو این عشق توان تحول و باروری نیافت. اخلاق حاکم بر جامعه آن را بر نمی‌تافت. به طور کلی جامعه ما با مفهوم عشق، آن‌سان که در غرب پذیرفته شده بود، بیگانه بوده و هست.

نویسندگان تبعیدی ما در چنین موقعیتی به دنیایی پرتاب شدند که چند صد سال فکری از جامعه‌ی ما جلوتر بود. در نگاه به این جامعه، در آموزش و تجربه در آن است که ادبیات تبعید ما می‌بایست شکل می‌گرفت، ادبیاتی که ریشه در زادبوم داشت و هستی در غرب. ادبیات تبعید در فاصله این دو دنیا خلق می‌شود. چگونگی آن اما با جهان دانایی و آگاهی خالق آن در رابطه است.



عشق و سکس در "ادبیات تبعید"، جلوه‌ها و تعریف‌های گوناگون دارد که اغلب در رفتار یا از زبان شخصیت اصلی اثر بیان می‌شود. مثلاً برای یکی از این شخصیت‌ها که دست به قلم هم هست، دیدن "معشوق" در حال اتوکشیدن لباس و خدمت به او، الهام‌بخش نوشتن می‌شود و به این خاطر عشقتش به اصطلاح گل می‌کند و دیگری چون می‌تواند عادت فحاشی مزمن خود را کنار بگذارد، نتیجه می‌گیرد که به دام عشق افتاده است. آیا در ادبیات برون‌مرز می‌توان شناسه‌های مشترکی برای این جلوه‌ها و تعریف‌ها مشخص کرد؟

سایه هر درختی با بزرگی آن درخت در رابطه است. نمی‌توان و نباید از نویسندگان ما، یعنی کسانی که بیش از صد سال تجربه داستان‌نویسی ندارند، آن‌هم در سرزمینی خفقان‌زده، انتظار داشت، رمانی جهانی بیافرینند. اگر قول میلان کوندرا را بپذیریم و "دن کیشوت" را نخستین رمان جهان محسوب داریم، می‌بینیم که غرب تجربه‌ای چهارصد ساله در این عرصه پشت‌سر دارد.

در تجربه است که ما در سکونتگاه جدید خود "عشق" را می‌بینیم، این‌که نسبت به آن آگاه می‌شویم یا نه، به فرد بر می‌گردد. نمی‌توان از نویسنده‌ای که هنوز چون نسل پیشین خود می‌اندیشد، انتظار داشت، همه هستی معشوق را در آن عضو کوچک نبیند که "ناموس" اش می‌نامند و می‌دانند. عاشقانه‌های چنین نویسنده‌ای به حتم سر از "پورنو" در می‌آورد. آن کس هم که نتواند این دنیای نو را ببیند و هضم کند، طبیعی‌ست پرخاشگری آغاز کند، زیرا پرخاشگری واکنشی است به این فاصله، و به این تفاوت که می‌بینیم و در ناآگاهی خویش از درک آن عاجزیم.

به نظرم، به طور کلی نمی‌توان در این عرصه "شناسه‌های مشترکی برای این جلوه‌ها" یافت، همان‌طور که نمی‌توان مفاهیم و محتوای ادبیات تبعید معاصر ما را از نظر تاریخی، زمان‌مند کرد. نویسنده‌ها رشد می‌کنند، می‌بالند و بهتر می‌نویسند. در این میان عده‌ای از رشد باز می‌مانند و چه بسا از نوشتن فاصله می‌گیرند.

گذشته از آن، رمان و داستان شرح موقعیتی ویژه است، شکل عام ندارد و نمی‌توان آن را تعمیم داد و این‌جاست که از فلسفه متمایز می‌شود. فلسفه می‌کوشد از موقعیت‌های ویژه به نتیجه‌ای عام دست یابد، چیزی که در رمان دیده نمی‌شود.

کامجویی، حسد، خشونت، انتقام، "خیانت"، عدم وفاداری، قبول مسئولیت یا رد آن ... مفاهیمی هستند که در ادبیات غرب در رابطه با عشق، سکس و زندگی مشترک آزاد در چارچوبی مدرن مطرح شده‌اند. برخورد نویسندگان ما در این زمینه‌ها چیست؟ آیا فرهنگ و دیدگاه‌های سنتی حاکم بر روابط جامعه‌ی ایرانی را برجسته می‌کنند یا با دیدی انتقادی با آن‌ها روبرو می‌شوند؟

مفاهیم مورد بحث، همان‌طور که در پرسش نیز آمده‌اند، در ادبیات معاصر غرب "در چارچوبی مدرن" مطرح شده‌اند و بار معنایی جهان پیشامدرن را در خود ندارند. نگاه به این مفاهیم از منظری نو صورت گرفته است. خشونت و انتقام و خیانت در این آثار، آن نیستند که در ادبیات کلاسیک دیده می‌شوند. دیگر نه "پنهان‌پوشی" ای پیدا می‌شود تا در "ادبیه"ی هومر، سال‌های سال بازگشت شوهرش، "اولیس" را منتظر باشد، و نه زمانه به دانته در شاهکارش، "دوزخ"، اجازه می‌دهد که شمشیر به دست "جوانی مالاتستا" بدهد تا او همسرش، "فرانچسکا" را به همراه معشوق او، یعنی "پائولو"، به خاطر یک بوسه، به اتهام "خیانت به شوهر"، بگنجد و روانه دوزخ کند. خلاف اراده‌ی دانته، پیکره‌ای را که "رودن" سال‌ها بعد، با الهام از این داستان با نام "دروازه‌های جهنم" ساخته بود، در دنیای نو "بوسه" نام گرفت، نمادی شد از عشق زمینی و جسمانی و جاودان گشت.

در جهان مدرن است که "مادام بواری" و "آنا کارنینا" نمی‌خواهند اسیر شوهر گردند و در بند او گرفتار بمانند.

جای تأسف است که در فرهنگ مردسالار حاکم بر ایران، هنوز هم مردان همچون "رستم دستان" می‌توانند بر هر شهری که فرود می‌آیند، برای یک شب هم که شده، به صیغه یا راه‌هایی دیگر، "تهمینه" ای به آغوش بکشند، بی آن‌که "گناه"ی مرتکب شده یا "خیانت"ی کرده باشند. هیچ تقصیری نیز متوجه آنان نخواهد بود. زن اما اگر در چنین شرایطی آزادانه تن خویش بر تنی دیگر به عشق و لذت ببیچاند، اگر کشته نشود، تازیانه‌ها بر تن‌اش خواهند نشاند.

ادبیات مدرن را زبانی مدرن نیاز است. مفاهیم جهان مدرن را نمی‌توان با زبان پوسیده و کهن بازگفت. یکی از بزرگترین مشکلات داستان‌نویسان ما همین است، این‌که مجبورند با زبان متحول ناگشته فارسی، رمان و داستان بنویسند یا شعر نو بسرایند.

ادبیات غرب در جهت تابوشکنی در این زمینه‌ها، به موضوع‌هایی مانند آزار جنسی، خشونت جنسی در خانواده (پدر و دختر)، سوءاستفاده‌ی جنسی از کودکان (پدوفیلی) هم پرداخته است. در برخی از آثار نویسندگان ایرانی، این تابوشکنی‌ها هم دیده می‌شود (مثل سوءاستفاده‌ی جنسی پدر از دختر در "میهن شیشه‌ای"، یا مقوله‌ی پدوفیلی در "مواظب مردها باش، پسرم...") این جلوه‌ها در ادبیات معاصر دیاسپورا به چه شکلی مطرح می‌شود؟

در ادامه‌ی سخنان پیشین، پیشرفت ما به ویژه در ادبیات تبعید، امیدوارکننده هستند. به دو نمونه اشاره کردید، می‌توان آن را ادامه داد؛ در رمان "بیگانه‌ای در من" اثر شکوه میرزادگی، شخصیت زن داستان می‌کوشد هویت زنانه‌ی خویش را در میان آتش و خون انقلاب و خشونت حاکم بر کشور، بازشناسد. آذر، شخصیت رمان "گسل" اثر ساسان قهرمان، خود را از بند شوهر و خانواده می‌رهاند و می‌کوشد آن‌سان زندگی کند که خود دوست می‌دارد. خود را صاحب تن خویش می‌داند و می‌خواهد برای لذت تن، تصمیم‌گیرنده هم‌او باشد.

در "فقس طوطی جهان‌خانم" اثر نسیم خاکسار دختری را می‌بینیم که در میان خشونت‌های حاکم، به اراده‌ی خویش همسر زندگی خود را انتخاب می‌کند و حتی "خطبه‌ی عقد" را نیز خودش می‌خواند. مریم، شخصیت رمان "دور از خانه" اثر مهری یلفانی، در نجات باقیمانده‌ی عمر، اراده پدر و شوهر را کنار می‌زند، آن راهی را در زندگی بر می‌گزیند که خود دوست می‌داشته است.

نرگس، شخصیت داستان "قارچ‌های روی سینه مادر" اثر عزت‌السادات گوشه‌گیر، فکر می‌کند "زن بودن" را از او دزدیده‌اند. او می‌کوشد خود را از خشونت حاکم بر زندگی زناشویی برهاند، اراده‌ی شوهر را پس می‌زند و به راهی و هویت شخصی می‌رسد. این نویسنده در مجموعه داستان "آن زن، آن اتاق کوچک عشق" از حس‌های جنسی زن می‌نویسد، از آزارهای جنسی شوهر می‌گوید، تابوها را می‌شکند و از مرزهای خوسانسوری می‌گذرد تا از عشق و لذت بنویسد.

فهیمة فرسایبی در داستان "کالبدشکافی یک عشق تاریک" دنیای بزرگتری را کشف می‌کند، دنیایی که می‌توان در آن در کمال صلح و آرامش با دادن شاخه‌ای رُز سفید به همسر، از او جدا شد و به یک زندگی زناشویی نقطه پایان گذاشت و از "سنگینی کشنده‌ی یک عشق ناممکن" نجات یافت.

در داستان "عاشیق" اثر مرضیه ستوده، زن در برابر خشونت شوهر قد علم می‌کند و سرانجام او را از خانه بیرون می‌اندازد. زن در "بریده‌های نور" اثر مهرنوش مزارعی، به تابوی "خودارضایی" نزدیک می‌شود و نوری دیگر بر زندگی خویش می‌تاباند.



اسد سیف

برای نخستین بار در داستان‌های فارسی از تابوی "بکارت" می‌نویسد، شری که هنوز در ایران مرگ‌آفرین است. شهلا شفیق در "سوغ" عشق را با ماتم و سوگ در می‌آمیزد تا شخصیت زن داستان، عشق مادری خویش به دختری را که دیگر زنده نیست، در تن‌کامی با مردی بجوید که قلب دختر اکنون در بدن او می‌تپد. شخصیت زن داستان "سفر" اثر نجمه موسوی در جستجوی گذشته، به عشق دوران جوانی و لذت‌هایی می‌رسد که زندگی را سرشار می‌کردند.

در پس همه این داستان‌ها آزارهای جنسی و جسمی، اجتماعی و خانوادگی را می‌توان به خوبی باز یافت.

چندی است که موضوع همجنس‌گرایی به ادبیات هم راه یافته است. ("پسران عشق" از قاضی ربیحاوی و داستان‌های کوتاهی که در اینترنت منتشر می‌شوند.) آیا تفاوتی میان عشق میان دو همجنس و دو ناهمجنس در ادبیات دیاسپورا وجود دارد؟ چه شناسه‌هایی برای این دو گونه عشق مطرح می‌شود؟

جامعه تبعیدی ما ابتدا اگرچه به سختی ولی سرانجام پذیرفت که صفت "مرض" را از پدیده‌ی همجنس‌گرایی حذف کند. همجنس‌گرایان ایرانی نیز در این فضای آزاد، واقعیت جنسی خویش را آشکار داشتند. شهامت آنان در شکستن تابوها قابل ستایش است. همان‌ان بودند که نخستین نشریه‌های فارسی زبان همجنس‌گرایان را انتشار دادند. این فضا به خلق ادبیات همجنس‌گرایانه کمک کرد. البته نباید تأثیر ترجمه‌ی آثاری را که در عرصه "سکسوالیته" و "سکسولوژی" در این سال‌ها به فارسی منتشر شده، و همچنین جنبش جهانی همجنس‌گرایان را در دستیابی به حقوق شهروندی خویش، نادیده گرفت.

تا آن‌جا که من به یاد دارم، در کنار آثاری که در نشریات همجنس‌گرایان ایرانی انتشار یافت، نخستین بار در رمان "تابستان تلخ" اثر رضا علامه‌زاده، صحنه‌ای کوتاه از این رفتار آورده شده است. داستان "مردی در حاشیه" اثر شهرام رحیمیان نیز تراژدی یک عشق همجنس‌گرایانه است در ایران. مردی در این داستان که ناظم مدرسه است در تطابق هستی جنسی خویش با جامعه در می‌ماند. در داستان "زنی برای کشتن و دوست داشتن" از همین نویسنده، دو زن عاشق هم می‌شوند و رفتاری همجنس‌گرایانه دارند. در رمان "سایه‌ها" اثر منظر حسینی نیز یکی از شخصیت‌ها زنی "دوجنس‌گرا" است و آگاه به زندگی جنسی خویش.

"پسران عشق" از قاضی ربیحاوی فکر می‌کنم نخستین رمان ایرانی باشد که بر عشقی همجنس‌گرایانه استوار است.

تفاوت میان عشق‌های همجنس‌گرایانه و غیرهمجنس‌گرایانه در ادبیات موجود بیشتر نه در رابطه زوج‌ها با یکدیگر، بلکه پیوندشان با اجتماع خود را می‌نمایاند. جامعه ما همجنس‌گرایان را برنمی‌تابد. رسوبات اخلاق سنتی نوعی فشار را بر آنان روا می‌دارد که گاه به فاجعه می‌انجامد.

روابط همجنسگرایانه در ادبیات پیشامدرن ایران رابطه‌ای یکجانبه بود که می‌توان آن را با "بچه‌بازی"، "شاهدبازی" و "امردبازی" تعریف کرد. امیران و پادشاهان نیز بسیار مواقع، در تنوع‌طلبی‌های خویش سراغ همجنس رفته‌اند، چنانچه در "قابوس‌نامه" عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر به پسر خود گیلان‌شاه توصیه می‌کند: «از غلامان و زنان میل خویش به یک جنس مدار تا از هر دو بهره‌ور باشی ... تابستان میل به غلامان و زمستان میل به زنان کن.» شاید جالب باشد ذکر این نکته که سانسورچیان جمهوری اسلامی در بازچاپ این اثر تمامی "باب پانزدهم" آن را که "اندر تمتع کردن و ترتیب آن" نام دارد، از کتاب حذف کرده‌اند.

به‌طور کلی به نظر می‌رسد که مردان نویسنده در این رابطه‌ها اغلب به شرح دنیای بیرونی - عینی و نویسندگان زن به دنیای درون شخصیت‌های داستان‌های خود نقب می‌زنند (البته اگر استثناهایی مثل مجید رمان "عارفی در پاریس" یا زن‌های بی‌نام داستان‌های کوتاه مهرنوش مزارعی را کنار بگذاریم). این تفاوت دید و پرداخت از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

می‌دانیم که در تمایز پورنوگرافی با اروتیسم، اولی را در شرح، نمایش یا توصیف رفتار ظاهری عشق‌ورزی و عمل جنسی، و دومی را در معنویت بخشیدن به عشق و خواهش‌های تن، یعنی پیوند درون و بیرون انسان در لذت جنسی، بیان می‌دارند. اروتیسم با آگاهی و خودآگاهی فرد در رابطه است، حاصل جامعه‌ای است که زن و مرد در آن برابرند، در آزادی زندگی می‌کنند، به هم وابسته نیستند و فردیت یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند؛ چیزی که در فرآورده‌های پورنوگرافی نمی‌بینیم.

با پذیرش این تعریف و تکیه بر سؤال، با نگاه به آثار آفریده شده، کم و بیش به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که در پرسش آمده. علت به نظر من شاید در رسوب فرهنگ مردسالاری است که در ضمیر ما مردان نهفته شده. این را نیز باید در نظر داشت که در "کالا" کردن "جنس" برای "بازار" در جهان سرمایه‌داری معاصر نیز همین موضوع تبلیغ می‌شود، چیزی که به درستی حساسیت فمینیست‌ها را نیز برانگیخته است.

با نگاه به "دنیای مجازی" در پی‌گیری این موضوع می‌توان به خوبی دریافت که تولیدات پورنو در این عرصه در بیشترین اندازه خویش، از آن مردان است. زن "پورنوناگار" اندک است.

در یک نگاه کلی، اگر رفتار جنسی را در ادبیاتی که مردان آفریده‌اند بررسی کنیم، می‌بینیم که "غرور مردانه" در آن نقش اساسی دارد. بستر بر سلطه‌ی مردانه استوار است، مردان حاکم بر بسترند و زن اسیر اراده‌ی مرد است. این رفتار چه بسا در بعضی از آثار که زنان آفریده‌اند نیز دیده می‌شود. پنداری زن هنوز نپذیرفته که می‌تواند نقشی فعال و تعیین‌کننده در رفتار جنسی داشته باشد.

می‌دانیم که تن در این عرصه به "سوژه" تبدیل می‌شود. و به این موضوع نیز آگاه هستیم که اسلام بر تن بنا گشته و تن انسان، خلاف مسحبت، نقشی بنیادی در این دین دارد. به روایتی دیگر تن، به ویژه تن زن، در اسلام "سوژه" است.

تن و اخلاق مذهبی یا سنتی در رمان‌های غرب، جایگاه ویژه‌ای دارد. تن زن و جامعه در ادبیات فمینیستی یا تن دو همجنس‌گرا در ادبیات همجنسگرایانه در غرب موضوع تازه‌ای نیست. در ادبیات ما چنین چیزی غایب است.

رمان "ناتنی" اثر مهدی خلجی شاید در شمار نخستین آثاری باشد که موضوع آن تن است. در این رمان تن انسان را می‌بینیم که در اخلاق نظام مذهبی گرفتار آمده است. در این رمان "تن" در برابر "ناتن" قرار می‌گیرد. شخصیت اصلی داستان آیت‌الله‌زاده است، خود نیز زمانی طلبه بوده. او ذهنی وسوسه‌گر و شیطانی دارد، زیرا به تن زن می‌اندیشد، زنی که در جامعه‌ی او فقط یک سوژه جنسی‌ست یا حداکثر مادر و خانهدار. ذهن پرسشگر این شخص او را به دنیای دیگری می‌کشاند. در این رمان از تن‌هایی صحبت می‌شود که نظام ایدئولوژیک حاکم را بر نمی‌تابند، و رژیم موفق به تسخیر آن‌ها نمی‌شود.

در ادبیات معاصر با موضوع‌های عشق و سکس ... اغلب از قراردادهای اجتماعی و موازین سنتی انتقاد می‌شود. (بر خلاف طرح عشق در ادبیات کلاسیک که بهانه‌ای برای شکایت از جفای معشوق و بازگویی درد هجران و ... بود). آیا تفاوتی میان طرح این چرخش نگرش، در داستان کوتاه و رمان دیده می‌شود؟

از آن زمان که فروید چشم جهان را بر واقعیت فعالیت‌های جنسی بشر و تأثیر آن بر اجتماع گشود، زمان درازی نمی‌گذرد، ولی همین دوران باعث شد تا موضوع جنسیت به بحثی دامن‌دار بدل شود. سیمون دوبوار آن را در فرهنگ بشری کاوید، ویلهلم رایش با تأثیر از فروید به بررسی سرکوب آن در جامعه پرداخت. میشل فوکو آن را در رابطه با قدرت قرار داد و فمینیست‌ها بی‌وقفه همچنان برای

آزادی و برابری زن و مرد و رهایی تن از سوژه‌ی جنسی مبارزه می‌کنند. ادبیات در این روند با تأثیر از آن، جهانی دیگر خلق کرده و می‌کند، جهانی که داده‌های حقیقی و واقعی زندگی را با دنیای خیال در می‌آمیزد تا واقعیتی دیگر، واقعیت داستان، را بیافریند.

- دنیای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، چه نقشی در گسترش و پخش این گونه ادبیات بازی می‌کنند؟

دنیای مجازی از یکسو تابوشکنی می‌کند، امکانی فراهم می‌آورد تا ذهن‌های سرکوب‌گشته بر زبان جاری گردند. در این راه اما معیارها چه بسا در هم می‌ریزند. گاه ادبیات متعالیه در کنار ادبیات سرگرمی قرار می‌گیرد و گاه نیز ادبیات اروتیک در کنار ادبیات پورنو. با این‌همه به نظر م بودن آن به از نبودن آن است. در شرایط امروز ایران فکر می‌کنم گاه (با تأکید بر گاه) پورنو هم در تابوشکنی‌های خویش در برابر قداست اخلاق مذهبی حاکم می‌تواند خصلت رهایی‌بخش داشته باشد، یعنی همان خصلتی را که ادبیات و هنر دارند

روشنگری؛ نخستین گام در راه مبارزه با سوءاستفاده جنسی از کودکان

دولت آلمان برای مقابله با اعمال خشونت جنسی علیه کودکان، تنها به وضع قوانین کیفری بسنده نمی‌کند. پیاده کردن طرح‌های پیش‌گیرانه برای هر دو گروه قربانیان و مرتکبین احتمالی از جمله برنامه‌های دولت این کشور است.



بیش از یک سده از زمانی می‌گذرد که [زیگموند فروید](#) (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹) در اواخر سال‌های دهه‌ی ۱۸۸۰ سوءاستفاده‌ی جنسی از کودکان را کشف و طرح کرد، ولی انکار و نادیده گرفتن این پدیده‌ی ناهنجار در برخی از جوامع همچنان ادامه دارد. فروید در آن زمان در یکی از سخنرانی‌های علمی خود از افرادی یاد کرده بود که "بدون تفکر و تأمل، نیازهای جنسی خود را از طریق کودکان ارضاء می‌کنند".

روزنامه‌ها در گزارش‌های خود درباره‌ی همایش علمی‌ای که فروید در آن سخنرانی کرده بود نوشتند: «پس از طرح موضوع از سوی فروید، سکوتی سرد سالن را فراگرفت.» برخی از دانشمندان شرکت‌کننده پس از پایان کنگره به جدل قلمی با این راه‌گشای روانکوی مدرن و دیدگاه‌های او پرداختند و آن‌ها را به عنوان "افسانه‌های علمی" رد کردند.

فروید ولی از پای ننشست و با پژوهش‌های بیشتر در زمینه‌ی پیامدهای ویرانگر آن "اعمال بدون تفکر و تأمل" برای شخصیت کودک، به نتایج مهم‌تری دست یافت که آن‌ها را سرانجام در مقاله‌ای منتشر ساخت. او در این مقاله، ضمن تشریح رابطه‌ی بزرگسالان با کودکان که وابستگی، اعمال قدرت، ضعف نیروی تشخیص، ناآگاهی و ناتوانی دفاع از خود آن را رقم می‌زند، نوشت: «سوءاستفاده‌ی جنسی از کودک، بر تکامل آتی شخصیت فردی و روان او پیامدهای وحشتناک و فاجعه‌بار دارد و ناهنجاری‌های روانی فراوانی را برای او به‌وجود می‌آورد.»

پایه‌ی حقوقی حمایت از حقوق کودک

قوانین و مقررات کیفری آلمان در جهت پیش‌گیری از بروز این "پیامدهای وحشتناک و فاجعه‌بار" و بر اساس تأمین "حق اعمال گرایش‌های جنسی به اختیار فرد" تنظیم شده است. به‌نظر تدوین‌کنندگان این قانون، چنین حقی می‌تواند به دو شکل خدشه‌دار شود:

یک: نقض حق با مخالفت یا بدون توافق قربانی صورت بگیرد.
دو: توافق قربانی، ظاهری و به دلیل شرایط ویژه‌ی او مانند ضعف نیروی تشخیص یا وابستگی عاطفی به مجرم باشد.

از نظر قانون‌گذار آلمانی، "**جرایم جنسی علیه کودکان**" در مورد دوم مصداق می‌یابد که می‌تواند بسته به شرایط و عناصر سازنده‌ی جرم یا جنایت، عناوین و کیفرهای گوناگونی را شامل شود؛ از "جرم سوءاستفاده‌ی جنسی از کودک" گرفته تا "جنایت تجاوزی منتهی به مرگ به کودک". ماده‌ی ۱۷۶ قانون کیفری آلمان ناظر بر اشکال گوناگون احراز "جرم سوءاستفاده‌ی جنسی از کودک" است. کودک، موافق تعریف این قانون، گروه سنی زیر ۱۴ سال را در بر می‌گیرد.

طبق ماده‌ی ۱۷۶ قانون کیفری آلمان، خشونت جنسی در موارد زیر محرز است:

- بکاربردن واژه‌ها و عبارات مستهجن (از طریق تلفن یا پست الکترونیکی)
- لمس کودک به منظور تحریک جنسی خود
- اجبار کودک به لمس بدن مجرم
- اصرار به برهنه‌شدن کودک و تماشای او هنگام انجام اعمال یا عمل جنسی
- استفاده از کودک به منظور تهیه‌ی فیلم‌های پورنو یا نشان دادن فیلم‌های پورنو به او
- لمس جاهای حساس بدن کودک
- اجبار یا اصرار به انجام هر گونه عمل جنسی به هر شکل و طریقی با او، از جمله تجاوز.



کودکان پیش‌مدرسه‌ای معمولاً خشونت جنسی‌ای را که در مورد آنان اعمال شده، در بازی با عروسک‌های خود نشان می‌دهند.

ماده‌ی ۱۷۷ قانون کیفری آلمان ناظر بر حمایت‌های ویژه‌ی قانون‌گذار از نوجوانان بین ۱۴ تا ۱۸ سال است. موافق این ماده، میزان کیفر کسانی که به عنوان آموزگار، مربی ورزشی، پدر، برادر، خویشان نزدیک، کارفرما، مدیر و صاحبان مسئولیت‌های مشابه با این گروه سنی به‌طور مستمر در رابطه‌اند، بیش از مجرمان دیگر است. تهدید کودکان به سکوت، از آن‌جا که نشانه‌ی آگاه بودن مجرم به انجام عمل خلاف خود است، از موارد تشدید جرم شمرده می‌شود.

شیوه‌های رایج و انگیزه‌های مشابه

مجرم معمولاً با نشان دادن محبت و ابراز دوستی به کودک نزدیک می‌شود و سپس قصد خود را به مرحله‌ی اجرا می‌گذارد. از این رو کودک که با ابراز علاقه‌ی فرد مورد اعتمادش موافق بوده، "سردرگم می‌شود" و آرزو می‌کند که این بزرگسال صاحب قدرت رفتار خود را تغییر دهد. معمولاً افراد مورد اطمینان کودکان، ماه‌ها و سال‌ها به این عمل شنیع ادامه می‌دهند. مردانی که به این جنایت دست می‌زنند، به اقشار گوناگون اجتماعی تعلق دارند و امکان "همدستی" زنان یا مادران کودکان نیز در این و آن مورد منتفی نیست. این زنان معمولاً با وجود پی‌بردن به این جرم، سکوت می‌کنند یا درصدد جلوگیری از تکرار آن برنمی‌آیند.

موافق پژوهش‌های روانکاوان، انگیزه‌ی بزرگسالان (و گاهی هم جوانان) از اعمال خشونت جنسی، قدرت‌نمایی و نشان‌دادن برتری جسمی و روحی خود به قربانی است. گاهی نیز عدم آگاهی آنان به این نکته که از اعتماد یا وابستگی کودک برای ارضاء نیازهای جنسی خود سوءاستفاده می‌کنند، عامل تعیین‌کننده است.



اعمال خشونت جنسی یا اعمال خشونتی که همراه با آزارهای جنسی باشد، برای کودکان پیامدهای گریزناپذیری دارد

آزار و سوءاستفاده جنسی، اعمال خشونت جنسی یا اعمال خشونتی که همراه با آزارهای جنسی باشد، همان‌گونه که فریاد کشف کرده بود، برای کودکان پیامدهای گریزناپذیری دارد. این پیامدها اغلب با احساس ترس و ناتوانی همراه است. قربانیان معمولاً این خاطرات تلخ را به صورت گسسته یا کابوس به یاد می‌آورند. این افراد اغلب بدون دلیل موجه ناگهان می‌ترسند، غمگین، خشمگین یا شرمزده می‌شوند.

پیامدهای ویرانگر و درمان آن‌ها

حدود ۴۰ درصد کودکانی که مورد آزار و سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند، ابتدا واکنش محسوسی از خود نشان نمی‌دهند و تغییر بارزی در رفتار آن‌ها دیده نمی‌شود. اغلب کودکان پیش‌مدرسه‌ای در بازی با عروسک‌های خود، خشونت را که بر آنان اعمال شده، نشان می‌دهند. برخی می‌کوشند این تجربه‌های تلخ را پس بزنند و هیچ‌گاه به یاد نیاورند. برخی دیگر سکوت می‌کنند، ولی از بی‌خوابی، ترس، افسردگی و پرخاشگری رنج می‌برند.

این که آیا ناهنجاری‌های روانی ناشی از سوءاستفاده جنسی درمان‌پذیر است، بستگی به شرایط اعمال خشونت، زمان، شخصیت کودک و عوامل تعیین‌کننده دیگر دارد. امکان بهبودی کودکانی که در حل این مشکلات روحی از حمایت و پشتیبانی دوستان و نزدیکان خود برخوردار می‌شوند، بیش از کودکانی است که احساس ناتوانی و بی‌پناهی طی سال‌ها همچنان در آنان تقویت می‌شود. کودکانی که پیش از تجربه‌ی آزار جنسی به‌طور کلی از نظر روحی قوی بودند، توانایی بیشتری برای مقابله با پیامدهای ویرانگر آن از خود نشان می‌دهند.



پلاکارڈ کمپنی در آلمان در سال ۲۰۱۳ که هدف آن برانگیختن حساسیت جامعه نسبت به سوءاستفاده جنسی از کودکان است؛ بر روی پلاکارڈ نوشته شده: جایی برای سوء استفاده نیست

رفتارهای غیرعادی کودکان به هر رو، نوعی زنگ خطر برای اطرافیان است که به توصیه‌ی روانشناسان باید با کمک‌های کارشناسانه مورد بررسی قرار گیرد.

نهادهای دادخواهی و دادرسی

بر اساس ارزیابی‌های پلیس جنایی آلمان، از هر ۱۸ تا ۲۰ مورد سوءاستفاده‌ی جنسی، یک مورد به شکایت می‌انجامد و از هر ۵ شکایت، یک پرونده در دادگاه بررسی می‌شود. آمار رسمی سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که هر سال، ۱۶ هزار پرونده در این زمینه تشکیل و حدود ۸۰ درصد آن‌ها، به صدور حکم منجر می‌شود.

ارائه‌ی دادخواست علیه مجرمان به دادگاه‌های آلمان، از اواسط سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ آغاز شد: بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۵، به نسبت جمعیتی برابر با ۱۰۰ هزار نفر، ۳۰ پرونده به دادگاه ارجاع داده شد. این رقم در اواسط دهه‌ی سال‌های ۱۹۹۰، به ۱۵ تا ۲۰ مورد کاهش یافت. در سال ۲۰۰۹، کمتر از ۱۵ پرونده به نسبت جمعیتی بالغ بر ۱۰۰ هزار نفر به ثبت رسیده است.

اقدامات پیش‌گیرانه برای قربانی‌ها و مرتکبین

دولت آلمان برای مقابله با این پدیده‌ی ناهنجار اجتماعی - روانی تنها به وضع قوانین و مقررات کیفری بسنده نکرده، بلکه همچنین در صدد پیاده‌کردن طرح‌های پیش‌گیرانه نیز برآمده است. این اقدامات هر دو گروه قربانیان و مرتکبین احتمالی را دربرمی‌گیرد. به باور کارشناسان امور کیفری، روشنگری نخستین گام در راه مبارزه با خشونت جنسی علیه کودکان است که در برنامه‌های پیش‌گیرانه‌ی دولت گنجانده شده است. این طرح‌ها از سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ در ادارات و نهادهای گوناگون آلمان به اجرا درمی‌آید. در مهد کودک‌ها و مدارس، به عنوان مثال، کودکان مستقیماً در باره‌ی چگونگی اعمال خشونت جنسی و راه‌های مقابله با آن به شیوه‌ها و روش‌های خاص آموزشی - تربیتی آشنا می‌شوند. آگاه ساختن کودکان در مورد داشتن حق استقلال رای در زمینه‌های اعمال گرایشات جنسی خود، بخش دیگر این طرح‌هاست که در کنار تقویت اعتماد به‌نفس کودکان و شکل‌گیری شخصیت فردی آنان پیاده می‌شود.



یکی از پوسترهای "مبارزه با آزار جنسی نوجوانان" دولت آلمان؛ بر روی پوستر آمده است: "کسی که سکوت را می‌شکند، قدرت مجرم را درهم می‌شکند"

برنامه‌های جلوگیری از وقوع جرم ادارات پلیس آلمان در ایالت‌های شانزده‌گانه‌ی این کشور، شامل مردان با گرایش‌های پدوفیلی [کودک‌بارگی] هم می‌شود. از سال ۲۰۰۵ طرحی با عنوان "مجرم نشویم" در مورد این افراد به مرحله‌ی اجرا در می‌آید که بر اساس تجربه‌ها، شناخت‌ها و روش‌های موفق روان‌درمانی یک گروه روانشناس و روانکاو تنظیم شده است. در چارچوب این برنامه به پدوفیل‌ها آموزش داده می‌شود، چگونه گرایش‌های خود را تحت کنترل در آورند یا با دارو درمان کنند.

از زبان آمار و ارقام

بر اساس آمار اداره‌ی مرکزی پلیس جنایی آلمان، ۹۲ درصد سوءاستفاده‌های جنسی از کودکان در فاصله‌ی بین سال‌های ۶ تا ۱۴ سالگی رخ می‌دهد. ۸ درصد خشونت‌های جنسی، نوزادان و کودکان تا ۶ سال را شامل می‌شود. گمان می‌رود که هر سال حدود ۳۰۰ هزار کودک در آلمان مورد سوءاستفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرند.

موفق ارزیابی اداره‌ی مرکزی پلیس جنایی آلمان، از هر ۱۵ کودک، یکی با این تجربه‌ی دردناک آشنا شده است. شمار دختران، ۱۰ برابر تعداد پسران است. بر پایه‌ی آمار رسمی دولتی، ۹۳ درصد مجرمان، از نزدیکان و آشنایان قربانیان هستند و رابطه‌ی عاطفی با آنان دارند. دو سوم این افراد، اعضای خانواده و خویشان کودک هستند. ۷۰ درصد مرتکبین این جرایم در سال ۲۰۰۸، بیش از ۲۱ سال داشتند.

شمار اندکی از تجاوزات جنسی به کودکان، از سوی مردان پدوفیل صورت می‌گیرد. آمار رسمی سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد که حدود ۲۰۰ هزار مرد با گرایش‌های پدوفیلی در آلمان زندگی می‌کنند.

اعمال خشونت جنسی تنها از سوی بزرگسالان صورت نمی‌گیرد، گاهی کودکان و نوجوانان نیز علیه همسالان یا کودکان کم‌سال‌تر از خود به این اعمال دست می‌زنند. ۱۵ تا ۳۰ درصد مجرمان جنسی در سال ۲۰۰۶، کودکان بودند. ۴۰ درصد از این تعداد خود در کودکی مورد سوءاستفاده قرار گرفته بودند. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱، حدود ۹۰۰ کودک در آلمان ناپدید شدند. برخی گمان می‌برند که شماری از این کودکان هنوز زنده‌اند و در گوشه‌ای از دنیا به کار تن‌فروشی واداشته شده‌اند.

طبق آخرین آمار منتشر شده در سایت‌های داخل ایران، هر روز ۳۸۱ زوج از هم جدا می‌شوند که البته ۹۰ تای آنها ساکن تهران هستند. مهرداد درویش‌پور بالارفتن خودآگاهی زنان را یکی از علل ازدیاد طلاق در ایران می‌داند.



هر روز در ایران ۳۸۱ زوج از یکدیگر طلاق می‌گیرند. این آخرین آماری است که خبرگزاری مهر اعلام کرده است. همین آمار می‌گوید بیشترین طلاق‌ها در دو سه سال اول زندگی مشترک روی می‌دهد.

دکتر مجید ابهری، آسیب‌شناس اجتماعی، به خبرگزاری مهر گفته است که ۸۵ درصد زوج‌ها در پنج سال نخست زندگی از یکدیگر جدا می‌شوند و ۳۵ درصد از آنان نیز دارای یک تا دو فرزند هستند.

به گفته‌ی **مهرداد درویش‌پور**، جامعه‌شناس مقیم استکهلم، به طور عمومی خطر جدایی در سال‌های اول زندگی بسیار بالاست. او به دوچپه‌وله می‌گوید: «برای شناخت کامل از یکدیگر و این که آیا بین توقعات و شناخت پیشین و تجربه زندگی مشترک همخوانی وجود دارد یا نه، گذشت چند سال اول پس از ازدواج و یا زندگی مشترک کافی است. از این رو بسیاری در همان سالیان اولیه بعد از ازدواج جدا می‌شوند. به ویژه در کشوری که امکان شناخت کامل از یکدیگر و یا زندگی مشترک پیش از ازدواج وجود ندارد و یا بسیار کم است.»

او به بعد اقتصادی زندگی مشترک نیز اشاره می‌کند و این عامل را دلیل دیگری برای سخت‌تر شدن طلاق بعد از چندین سال زندگی می‌داند. به گفته این جامعه‌شناس هرچه بندها و وابستگی‌های متقابل اقتصادی، اجتماعی و عاطفی بیشتر شوند، امر جدایی را دشوارتر و پرهزینه‌تر می‌سازد.



وجود فرزند مشترک و بالاتر رفتن سن، دو دلیل دیگری هستند که به نظر آقای درویش‌پور طلاق بعد از چندین سال زندگی مشترک را سخت‌تر می‌کنند و به همین دلیل در سالهای اول زندگی طلاق راحت‌تر صورت می‌گیرد.

او سپس چنین نتیجه می‌گیرد: «یکی دو سال زندگی مشترک فرصت مناسبی است برای روشن شدن میزان فاصله و تفاوت بین توقع و شناخت پیش از ازدواج و پس از آن. افراد به محض آن که دریابند برداشت شان از زوج شان در طی زندگی مشترک با برداشت اولیه‌اشان بسیار متفاوت است، در صورت امکان به جدایی رو خواهند آورد».

طلاق؛ نشانه خودآگاهی زنان؟

نکته دیگری که در آمار طلاق به آن اشاره شده، این است که بیشتر تقاضاهای طلاق از سوی زنان ارائه می‌شود. تحقیقات دانشگاهی می‌گویند ۹۰ درصد تقاضاهای طلاق از سوی زنان است.

این در حالی است که بر اساس قوانین ایران زنان حق طلاق ندارند و تنها در مواردی که بتوانند به دادگاه ثابت کنند که در "عسر و حرج" یعنی زیر سختی بیش از میزان تحمل قرار دارند، دادگاه حکم طلاق آنها را صادر می‌کند. با این وجود درخواست بالای طلاق از سوی زنان نشانه چیست؟

مهرداد درویش‌پور معتقد است بین جدایی‌ها و خودآگاهی جنسیتی زنان رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. به گفته این جامعه‌شناس در همه جای دنیا بررسی‌ها نشان می‌دهند که با بهبود موقعیت زنان و یا افزایش خودآگاهی‌شان، میزان جدایی‌ها بیشتر می‌شود.

وی در توضیح علت این امر می‌گوید: «خانواده عموماً نهاد پدربسالاری است که مردان بیش از زنان از تشکیل آن سود می‌برند. برای مثال تحقیقات نشان می‌دهند که میزان خودکشی در زنان متأهل بیشتر از زنان مجرد و جدا شده است، در حالیکه در مورد مردان این مسئله کاملاً برعکس است. همچنین سلامت و بهداشت در میان مردان متأهل بیش از مردان مجرد و مطلقه است، در حالیکه در مورد زنان برعکس است. و بالاخره معمولاً زندگی مشترک برای زنان با کاهش امکان ارتقای موقعیت اجتماعی، شغلی و اقتصادی همراه بوده است، در حالیکه برای مردان برعکس است».

بر این اساس او نتیجه می‌گیرد که هرچه زنان موقعیت اقتصادی، حقوقی و یا آگاهی‌شان افزایش یابد کمتر حاضر به پذیرش این وضعیت خواهند بود.

در هر ساعت ۱۶ زوج در ایران طلاق می‌گیرند

قدیمی‌ها معتقد بودند که دختران باید با لباس سفید به خانه بخت بروند و با کفن سفید از آن بیرون آیند.

زندگی مشترک بدون ازدواج رسمی در تهران "زیاد" شده است

نگرانی مسئولان از رکود ازدواج و افزایش طلاق

آقای درویش‌پور می‌گوید: «در ایران اگر با بهبود موقعیت اقتصادی و یا حقوقی زنان روبرو نیستیم، دست کم می‌توان مدعی شد که آگاهی جنسیتی به شدت بالا رفته و از این نظر باید گفت منابع ارزشی قدرت زنان سخت افزایش یافته است. البته اگر مردان قدرت

تطبیق خود با زنان آگاه‌شده به حقوق جنسیتی خود را بیابند، آن موقع ما شاهد شکل‌گیری عشق برابر و خانواده‌های برابر خواهیم بود. مشکل این جاست که معمولاً بین رشد آگاهی جنسیتی زنان و قدرت تطبیق مردان تفاوت چشمگیری وجود دارد. امری که باعث می‌شود افزایش خودآگاهی جنسیتی زنان بیشتر به افزایش طلاق‌ها منجر شود».

طلاق عاطفی دوبرابر طلاق واقعی

طلاق عاطفی یا طلاق خاموش حالتی است که در آن هرچند زن و مرد همچنان به زندگی در زیر یک سقف ادامه می‌دهند، اما از نظر عاطفی نسبت به یکدیگر سرد شده و اعتماد به هم و جذابیت برای یکدیگر را از دست می‌دهند.

هر چند آمار رسمی از میزان طلاق عاطفی در ایران وجود ندارد، اما کارشناسان تخمین می‌زنند که میزان طلاق عاطفی دو برابر میزان طلاق رسمی در کشور باشد.

مهرداد درویش‌پور می‌گوید که دشواری طلاق برای زنان در ایران، علت بالا رفتن میزان طلاق عاطفی است و این دشواری‌های قانونی و البته اجتماعی باعث می‌شود بسیاری از زنان به رغم جدایی عاطفی و جنسی هنوز با همسرشان در زیر یک سقف بسر برند.

او اظهار می‌دارد: «برای مثال برای یک زن ابداً ساده نیست که به دادگاه برود و بگوید به دلیل عدم تفاهم جنسی با شوهرش خواستار جدایی است و دادگاه هم رای به جدایی دهد. مردان هم که به سادگی رضایت به جدایی همسرشان نمی‌دهند. بنابر این نداشتن حق طلاق برای زنان باعث می‌شود که بسیاری از آنها مدت‌ها در کنار همسرشان بسر برند بی آن‌که رابطه جنسی و عاطفی داشته باشند. تنها پس از گذشت زمان گاه طولانی، مردانی که در می‌یابند جدایی عاطفی بازگشت ناپذیر شده است، به جدایی رسمی تن در می‌دهند».



مهرداد درویش‌پور نهاد خانواده را نهادی پدرسالار می‌داند که عموماً مردان بیشتر از تشکیل آن سود می‌برند

آقای درویش‌پور همچنین به مشارکت پایین زنان در بازار کار که هنوز کمتر از ۲۰ درصد است اشاره می‌کند و این را عامل دیگری برای عدم تبدیل طلاق عاطفی به طلاق واقعی می‌داند.

اما مهمترین دلیل به نظر مهرداد درویش‌پور در افزایش پدیده طلاق عاطفی، فرهنگ و هنجارهای جامعه است: «هنوز فرهنگ و هنجارهای جامعه به طلاق نگاهی تساهل‌آمیز ندارد. معمولاً خانواده‌ها و اطرافیان تمام توان خود را به کار می‌گیرند تا طلاق اتفاق نیافتد و این مداخله‌ها گاه منجر به آن می‌شود که فرد به زندگی مشترک ادامه می‌دهد بی‌آنکه پیوند عاطفی و جنسی در کار باشد».

او معتقد است اگر دید جامعه نسبت به طلاق تغییر کند و به این پدیده نیز همانند ازدواج یا زندگی مشترک بدون ازدواج نگاه کند و در آن دنبال مقصر نگردد، میزان طلاق‌های عاطفی نیز کمتر خواهد شد.

به گفته‌ی درویش‌پور، «اگر نگاه جامعه لیبرال تر شود و محدودیت‌های حقوقی و اقتصادی برای زنان برچیده شود، دیگر پدیده‌ای به نام طلاق عاطفی موضوعیتی نمی‌یابد و یا به شدت کم می‌شود. در آن موقع فاصله طلاق‌های عاطفی و حقیقی کمتر می‌شود و یا شاید جامعه بتواند به جای مداخله سنتی خویشاوندان، راه‌های متفاوت دیگری برای حل مشکلات خانوادگی جستجو کند».

خبرگزاری مهر در گزارشی که از آخرین آمار طلاق منتشر کرده، طلاق در ایران را به زلزله‌ای خاموش تشبیه کرده است. خودآگاهی زنان، استقلال بیشتر مادی زنان، تضعیف بنیان خانواده یا زلزله‌ای خاموش؛ هر چه هست در هر ساعت ۱۶ زوج ایرانی از هم جدا می‌شوند